

مجله موسیقی

از انتشارات هنرهای زیبای کشور

شماره

۲۵

دوره سوم

مرداد ۱۳۳۸

کدام هنر، «ایرانی» است؟

نادر نادرپور

شنیده‌اید که میگویند: «شش‌گانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»

— «هنر، باید ایرانی باشد، باید اصیل باشد»!

اما از اینان بپرسید آیا هنر «ایرانی» و «اصیل» کدام است تا «چیزی» به شما عرضه دارند که از هر چه هنر است و از هر چه «ایرانی» است، سیرتان کند، بیزارتان کند.

براستی، در چشم اینان، نشان «ایرانی» بودن يك اثر هنری، چیست؟ و «اصالت» چه معنی دارد؟

— بگذارید بر اینان بگویم که چه آسان می‌توان «هنر ایرانی» را موافق دلخواه اینان آفرید...

اگر نقاش هستید، با يك خط قوسی، گنبدی نقش کنید که معرفه

مسجدها و امامزاده‌ها و ابنیه مذهبی ایران باشد ... سپس این نقش را برنگ آبی روشن - که آسمان سرزمین ما را بیاد آورد - بیا میزید و آنگاه مردی یا مردانی را با «کلاه نمد» و «چارق» و احتمالاً «کشکول»، در پای گنبد تصویر کنید و چند کبوتر یا کلاغ را هم در آسمان آبی و بر فراز گنبد متقوس خود، پیرواز در آورید و مخصوصاً فراموش نکنید که در گوشه‌ای از تابلوی شما، باید حتماً تصویر مردی با عمامه و عبا یا دختری با جامه محلی جلوه بفروشد تا «اصالت» پرده شما افزون تر شود و راه هر گونه خرده گیری را برهواخواهان «هنر ایرانی» به بندد ...

اما اگر نغمه پرداز هستید، کارتان آسان تر از این است: یکی دو مایه از آهنگهای محلی را برگزینید و هر اندازه که میخواهید، «مثله» اش کنید، مسخش کنید، درازش کنید و یا بقول اهل فن، «واریاسیون» و «مدولاسیون» و چند «سیون» دیگر در آن بکار برید، آنگاه اجرای آهنگ خود را به یک یادوساز زهی و غیرزهی واگذار کنید و خودتان باغرور تمام در صف مقدم تماشاگران بنشینید و منتظر کف زدن و هورا کشیدنهای «ممتد حضار» باشید ...

اگر «شاعر» هستید، با کمی فشار و اندکی حضور ذهن، همه کلماتی را که در افواه عوام انتشار دارد گرد آورید و بجا و بیجا، همراه با یکی دو بیت از اشعار محلی چاشنی اثر خود کنید و نام ایرانی نمائی هم بر آن بگذارید و آنگاه برای طبع و نشر، بیکی از مجلاتش بسیاری ... دیگر کار نداشته باشید که آنچه سروده‌اید، برآستی «شعر» است و یا «ادا» است ... خاصه، آنگاه موفق تر خواهید بود که چند قطعه و یا چند قصه «فولکلوریک» را نیز در ساخته خود بکار گمارید و به اصطلاح «هنر دوستان»، «رنگ تندملی» به آن بزنید ... در این صورت، دیگر نور علی نور است و شما، بی هیچ شک و گمان، «شاعر ملی» هستید و کلامتان از اعماق قلب مردم بر میخیزد ...

حال که دانستید چگونه می توان یک اثر «اصیل» و «ایرانی» در زمینه های گوناگون هنر آفرید، بد نیست که اندکی در این باره گفتگو کنیم. صاحب نظران «ملی بسند» ما، طوطی وار چیزی شنیده اند و طوطی وار، همانرا بازگو میکنند، بی آنکه معنا و مفهومی از گفته خوش دریا بند ...

اینان چند «نشانه» و یا «اسباب» ملی بودن را شناخته‌اند و می‌خواهند که بیاری این نشانه‌ها و اسباب، هنر ملی بیافرینند... اینان می‌بندارند که «کلاه‌نمد» و «چارق» یا «کشکول» و جز اینها، نشانه‌های ایرانی بودن است... از این آقاییان می‌پرسم که آیا منظور شما از «ایرانی» چیست؟ آیا آنست که در ذریه آسمان این سرزمین، نفس میکشد و راه میرود و کار میکند یا آنکه روزگاری در این سرزمین میزیسته و اکنون، «وجود خارجی» ندارد؟

اگر منظورتان، ایرانی زنده است که غالباً کلاه نمد بسر و چارق بپا ندارد، زیرا در اغلب شهرهای امروزین ما، جامه‌های فرنگی مرسوم است و عبا و عمامه یا «آرخالق» و «عرق‌چین»، دیرگامی است که منسوخ شده است، مگر آنکه شهرنشینان و همه مردمی را که جامه فرنگی بتن کرده‌اند، ایرانی شماریم و تنها کسانی را از این ملت بدانیم که هنوز جامه‌های کهن خویش را دربر دارند... اما به فرض اینکه چنین بی‌انصافی را روا بدانیم، این سؤال پیش می‌آید که آیا جامه کهن ایرانی، جز عمامه و عبا و یا «آرخالق» و «عرق‌چین» نبوده است؟ اگر قرار باشد که بیشتر بنه زندگان را که یا شهرنشینند و یا جامه جدید برتن دارند، به حکم تعصب، «ایرانی» شناسیم و اگر مقرر شود که ملیت را در جامه‌های کهن و منسوخ جستجو کنیم، چرا یک نوع یا دو نوع جامه را نشان «ایرانی» بودن بدانیم و از حد این یکی دو نوع، با فراتر ننهیم، مثلاً چرا و بچه دلیل، جامه‌های پیش از اسلام را نشانه «ایرانی» بودن شماریم و انواع لباسهای مردم این سرزمین را در ادوار مختلف تاریخ و یا جامه خاص هر حرفه را - که نمونه‌هایی از آن در موزه «مردم‌شناسی» هست - بعنوان معرف ملیت خود برنگزینیم و در تابلوهای خود، نقش نکنیم؟ بچه دلیل یک نوع لباس، در همه پرده‌ها نشان ایرانی بودن است و انواع دیگر جامه‌ها نیست؟ و بچه دلیل، جامه امروزین مردم را مطرود می‌شماریم و بدینگونه، ملیت زندگان را بسود مردگان و گذشتگان نفی می‌سکنیم؟ آیا تصدیق نمی‌کنید که اگر قرار شود تبعیض غیر منطقی معمول را در مورد جامه‌ها اعمال نکنیم و مثلاً هزار نوع لباس را نشانه «ایرانی» بدانیم، و همه این انواع را بعنوان نمودار ملیت در پرده -

۱ - کلمه «ایرانی» تا چندی پیش به زعم نگارنده نادرست بود، اما دانشمند گرامر قدر، آقای مجتبی مینوی جواز استعمالش را بمن دادند. خرده‌گیران به نوشته ایشان در مجله یغما رجوع کنند.

های نقاشی خود تصویر کنیم ، چه هرج و مرج غریبی پیش می آید و چه غوغای شگفتی درمیگیرد ؟

اصولاً چرا جامه ای را که زندگان می پوشند و حقاً باید نمودار ملیت امروزین ما باشد، محکوم کنیم؟ آیا منطقی تر نیست که مردم امروز این سرزمین و پوشاک فعلی ایشان را «ایرانی» بدانیم و از آنچه مرده است و گذشته است و بدرد «موزه ها» میخورد، درگذریم تا چنین اختلافی پیش نیاید ؟

وانگهی مگر بناها و عمارات جدید ما ، در ایران بنیاد نشده و مگر تصویر کلی شهرهای این سرزمین، از مجموع این عمارتها پدید نمی آید ؟ پس بچه دلیل ، عمارات و ابنیه گذشته را نشان «ایرانی» بودن بشناسیم و ساختمانهای امروزین را نشناسیم ؟ مگر همه مردم ایران در زیر گنبد ها و در صحن مسجدها و امامزاده ها مسکن دارند که تنها همین ابنیه ، نمودار ملیتشان محسوب گردد ؟

اما آنچه درباره لباس و عمارت گفتم ، مربوط به هنر نقاشی بود و قصدم این بود که نقاشان ما نباید يك نوع لباس و بكنوع عمارت را بعنوان نشانه «ایرانی» در پرده های خود نقش کنند و به استناد آنها ، اثر خود را «ملی» و «اصیل» نام نهند ، زیرا آن نوع جامه و آن گونه ساختمان، دیگر وجود ندارد و جای خود را به لباس و عمارت امروزین داده است ... این مشکل برای آهنگسازی هم که داعیه «ملی» بودن در سر دارند، موجود است، زیرا اگر بنا باشد که آهنگهای محلی را با آنها غلب از يك یا چند نقطه مملکت - موسیقی اصیل ایرانی بشماریم ، تکلیف دستگامها و ردیفهای کهن موسیقی ما چه میشود ؟ بچه دلیل ، این ردیفها و دستگامها ، «ایرانی» بشمار نیاید ؟ بچه دلیل آهنگهای ایالتی از ایالات کشور ، «اصیل» و «ملی» قلمداد شود ولی آهنگهای ایالتی دیگر که بدلا بلی ، دور افتاده و فراموش شده یا ناشناس مانده است ، نام «ایرانی» و «ملی» نپذیرد؟ مثلاً چرا - چنانکه در سالهای اخیر معمول است - در مایه ها و آوازهای گیلکی و یا شیرازی بچشم عنایت می نگرند و از آنها برای ساختن «آهنگ» های جدید الهام میگیرند اما مایه ها و آوازهای اهوازی و باخراسانی مشمول چنین عنایتی نیست؟ آیا بگمان این

آقایان، «ایرانی» بودن و یا «اصالت» داشتن، خاص تم‌های يك ایالت است و در ایالت دیگر نیست؟

یا بنظر شاعری که آثار «ملی» می‌آفریند، کلمات و اصطلاحات و قصه‌های ناحیه‌ای که در آن می‌زید، بر نواحی دیگر برتری دارد؟ و آیا او به تنهایی می‌باید و یا می‌تواند که «فولکلور» خاص يك محل را بوسیله «شعرش» بر مردم يك مملکت تحمیل کند؟ آیا درست است که مردم سرزمینی به پهنای ایران را مجبور کنیم که کلمات و اصطلاحات و یا لهجه یکی از شهرستانها را دریابند و بپذیرند - و از همه مهمتر - بیسندند؟

در کشوری که اختلاف لهجه و تنوع اصطلاحات و محلی بودن کلمات در آن بعدی است که از حساب بیرون است و فواصل اندک، تفاوت‌های فراوان پدید می‌آورد، آموختن و به خاطر سپردن همه این اصطلاحات و تعبیرات شاید برای يك یا دو نفر که منظوری خاص داشته باشند، ممکن باشد اما برای همه و خاصه، برای مردمی که دور از منشاء آن اصطلاحات و کلمات می‌زیند، اگر محال نباشد، دشوار است. (البته، از آنچه گفتم، نتیجه نباید گرفت که این وضع تاابد باید بماند و هیچگونه راه‌چاره‌ای برای برانداختن اینهمه اختلاف لهجه پدیدار نیست، نه، قصدم جز این است: همه کار، راه دارد. باید بوسیله گوناگون آموزش از قبیل سینماهای سیار، دستگاههای ضبط صوت و مدارس خاص این کار^۱ و بویژه با تعمیم بخشیدن به فرهنگ عمومی و عملی کردن تعلیمات اجباری، از یکطرف لغات و اصطلاحات محلی را وارد زبان کرد و به الفاظ آن غنا بخشید و از طرف دیگر، همه را و مردم همه مملکت را به آموختن چنین زبانی که در اثر پذیرفتن آنهاه و اژه‌ها و کلمات محلی غنی شده، وادار کرد. اما تاچنین وسائلی بکار نیفتد و تا زمینه يك فرهنگ عمومی بوسیله اجرا کردن تعلیمات اجباری و آموختن لهجه‌های محلی و حل کردن این لهجه‌ها در يك زبان جامع و شامل، فراهم نیاید، دست به تدابیر انفرادی زدن و لغتی چندرادانسته یا ندانسته وارد شعر و نشر کردن، اگر خطا نباشد، نابجا و بی‌ثمر است).

باری، از موضوع بحث، دور افتادیم. همه این مقدمه‌چینی برای این بود که بیهودگی کار هنرمندان «ایرانی نما» را نشان دهیم، اما مقصود

۱ - یکی از سرمقاله‌های دوره سوم ماهنامه «سخن» در زیر عنوان «تازیانه عبرت» بهمین موضوع اختصاص یافته بود. سزاوار است که علاقمندان، بار دیگر آن نوشته لغز و پرمغز را مرور کنند.

این نبود که «اصیل» بودن و «ملی» بودن واقعی را انکار کنیم .
حال که بر سر این بحث آمدیم ، باید بدانیم که « اصالت » یا « ملی
بودن » در هنر چه معنی میدهد و هنر « ایرانی » کدام است ؟
يك هنرمند «اصیل» (بمعنی ملی) ازدوسو به اصالت راه دارد: یکی
ناآگاهانه و دیگری آگاهانه .

منظور از سوی « ناآگاهانه » این است که يك هنرمند واقعی در زیر
هر آسمانی که نفس میکشد و بر روی هر زمینی که می زید و در میان هر مردمی
که تلاش میکند، ازدل و جان و از ریشه و استخوان وابسته به همانجا و به همان
مردم است .

آسمان را و فضا را چنان می بیند که اوضاع جوی سرزمینش اقتضا دارد
مثلا اگر ایرانی است و در این دیار مقیم است ، آفتاب را گرم تر و رنگها را
تندتر و هوارا سوزان تر از کسی می بیند که در سوئد یا فرانسه زیست میکند.
نیازهای جسمی و روحی او زاده اوضاع اجتماعی کشور اوست و این
نیازها با حوائج مردمی که در کنار او بند و او در میان آنهاست ، وجوه مشترک
دارد .

«دید» یا « بینش » این هنرمند از مجموع حالات شخصی خود او
و نیز از سوابق تاریخی و فرهنگی ملت او حاصل آمده و ناگزیر در دایره ای
خاص قرار گرفته است و از آن دیگران نمی تواند بود .

بدیهی است که هر چه قدر « حساسیت » این هنرمند افزون تر باشد و هر
اندازه قابلیت احساس و ظرفیت ادراکش بهتر و بیشتر باشد ، خواص
« ناآگاهانه » ملیت و اصالت در آثارش قوی تر است ، زیرا هنرمند بمثابة
میزان الحرارة است که هر چه دقیقتر باشد، نوسانات هوارا بهتر نشان میدهد.
گاهی ، حساسیت هنرمند چنان شدید است که نه تنها خواص کلی
سرزمینش را بخوبی احساس و در آثارش منعکس میکند، بلکه خواص محلی
و رنگهای بومی منطقه زیست خود را نیز با همه ظرافت و دقت در وجود خویش
می پذیرد و در آفریده اش بازگو میکند . مثلا اگر چنین هنرمندی در گیلان
زندگی کند ، کیفیت آثار و شیوه کارش از آنکه در بلوچستان بسر می برد ،
متمايز است و این تمايز نتیجه همان اختلافی است که در آسمان و زمین و عادات

و آداب این دو سرزمین موجود است .

هوای مه آلود و گرفته گیلان که زمینه خاکستری زیبایی برای سبزه - های روشن و سیر آن دیار است ، با هوای سوزان و آفتاب درخشان و بیابان های خشک بلوچستان که چشم را بر آب میکند و مغز را به دوار می افکند ، شباهتی ندارد تا هنرمندان این دو سرزمین نیز شبیه یکدیگر به بینند و نظیر یکدیگر کار کنند .

پس ، جنبه « ناآگهانه » اصالت هنرمند در اختیار او نیست بلکه از یکطرف معلول « حساسیت » وی و از طرف دیگر زاده اوضاع طبیعی و اجتماعی جامعه است که او در آن می زید ، با این تفاوت که هر قدر عامل نخستین ، یعنی « حساسیت » طبع او بیشتر باشد ، نکات و دقایق (Nuances) را بهتر احساس میکند و در نتیجه ، بهتر نشان میدهد .

اما سوی « آگهانه » اصالت هنرمند ، صد درصد در اختیار اوست . آنچه مربوط به سواد ، اطلاعات ، مهارت ها و اسلوب کار « هنرمند » است در سوی « آگهانه » اصالت هنرش قرار دارد .

در اینجا است که هنرمند باید به آنچه میکند ، شاعر و واقف باشد . بکوشد تا با مطالعه در اشکال و خطوط و اصوات و کلماتی که خاص ملت اوست ، سبکی برای کار خود بجوید و شیوه ای برای بیان خود بیابد .

این مطالعه باید « همه جانبه » و شامل مضمون ها و موضوعات از یکطرف و نحوه بیان و اسلوب نگارش از طرف دیگر ، باشد ، یعنی هنرمند ، اعم از نقاش و نغمه پرداز و شاعر ، هر کدام باید گنجینه خاطر را با ذخایر قدیم هنری ملت خود غنی کنند و این مطالعه باید چنان عمیق باشد که ملکه ذهنشان گردد و باخونشان درآمیزد .

اگر نقاش است ، باید در پیشها و انحناهای موزون پرده های کهن و در شیوه رنگ آمیزی آنها چندان ممارست کند که قلمش جز بدانگونه نگرردد و طبعش جز به چنان رنگها میل نکند .

لازم نیست و پسندیده هم نیست که از روی آثار استادان قدیم ، « کپی » کند و مضمون یا شیوه کار را از آنان بدزدد زیرا این عمل ، هنر نمی تواند بود بلکه تقلید است ، آنهم تقلیدی سخت ناپسند ، اما پسندیده آنست که راز

کار استادان را دریابد و لطف هنرشان را با زحمت و ممارست کسب کند و شیوه‌ای بیافریند که از یکسو، کاملاً شخصی و خصوصی باشد و از سوی دیگر، اسلوب پسندیده گذشتگان در آن حل شده و سپس یکجا جمع آمده باشد.

اگر آهنگساز است، بکوشد که گوشه‌های ظریف ردیفها و دستگاه‌های ایرانی را بشناسد و از ساخته‌های استادان قدیم موسیقی ما آگاه باشد و نیز اندوخته سرشاری از آهنگها و مایه‌های محلی ایران داشته و آنرا با اطلاعات سودمندی از علم و فن موسیقی آمیخته باشد و چگونگی آفرینش هنری را در موسیقی بیگانگان بشناسد.

و اگر شاعر است، در زمینه عروض فارسی و در عرصه کلمات و اصطلاحات پیشینیان و در کیفیت «ایماژسازی» استادان کهن، مطالعات وافیه داشته باشد و بداند که چگونه باید تجدد و تحولی در شعر امروزین پدید آورد که ضمناً از سنت هزار ساله شعر فارسی دور نباشد و در عین تازگی، نامأنوس و «من‌در‌آوردی» جلوه نکند و این کیفیت حاصل نمیشود مگر با کوشش و دقت و تمرین بسیار در صحائف زرین شعر پارسی، یعنی شعری که تا به امروز با همه صنایع بدیع و با همه بغرنجیهای اسلوبش، از آن همه مردم بوده و زبان دل‌خاص و عام گردیده است.

در اینجا، تذکار این نکته نیز ضرور است که بگمان پاره‌ای از «هنرمندان»، مضمون یا موضوع چیزی است کاملاً سواقی قالب و چه بسا آثاری که حاوی مضمون ایرانی و فرم یا قالب خارجی است و نیز چه بسا آثار که عکس این وضع را داراست یعنی مضمونی بیگانه دارد و قالبی ایرانی و این هر دو نوع از مفهوم «اصالت» بدور است، چه در یک اثر اصیل هنری، مضمون و قالب مکمل یکدیگرند و اغلب، اولی است که دومی را می‌آفریند.

بر هنرمند است که اسلوب پیشینیان را جدا از مضامین و موضوعاتشان مطالعه کند و برای هر یک از این دو، ارزشی جداگانه قائل باشد.

آری، می‌توان مضامین و موضوعات «ایرانی» را شناخت و در خاطر گرفت و نکات و دقائق آنها را با خصائص طبع خویش آمیخت و به همانهارنگ و حال تازه بخشید و آثاری نو پدید آورد. در مورد شیوه‌ها و قالب‌های بیان نیز، حال بر همین منوال است یعنی می‌توان این شیوه‌ها و اسالیب «ایرانی» را بررسی کرد و سیر تحول و تکامل آنها را با زیافت و از مجموع این بررسیها

توشه بر گرفت و شیوه‌ای تازه و درعین حال اصیل، اختیار کرد.
اگر نوجویی و نوپردازی با ملیت و اصالت در هنر جز از این راه حاصل
آید، بی گمان، سست و ناپسندویی بنیاد است و ثمره آن، چیزی شبیه به «ایرانی-
نمائی» و «نوپردازی» تنی چند از معاصران ماست.
در راه «اصالت» و «ملی» بودن هنر، همانگونه که نادیده گرفتن و
محکوم کردن گروه کثیری از مردم این سرزمین که جامه فرنگیان در بر کرده‌اند
و در عماراتی بشیوهٔ بیگانگان سکنی گزیده‌اند، خطاست و اساساً در حد اختیار
هنرمند نیست و همانگونه که اصطلاحات و کلمات ساکنان گوشه‌ای از کشور
را بر ساکنان سراسر آن تحمیل نمی‌توان کرد و تلفیق و ترکیب چند مایهٔ
محلی را آثار «اصیل» و «ملی» نمی‌توان خواند، هر مضمون و موضوع بیش‌با
افتاده یا عوامانه را نیز بعنوان چیزی که از «مردم» گرفته شده، در قالب
اثر هنری نمی‌توان ریخت.

برای اینکه مطلب ما روشن‌تر بیان شود باید گفت که در سالهای اخیر،
پاره‌ای از جوانان فرنگ دیده که اغلب بر اثر طول دوران اقامت خویش
در ممالک بیگانه و با بسبب دور بودن از زندگی واقعی مردم ایران، نوعی
«غبن» و «حسرت» نسبت به بصیران و آشنایان زندگی این ملت حس میکنند
و خود را در این باره، غافل و ناآگاه می‌بینند، بقصد جبران این احساس،
هنرمندان ما، اعم از شاعر و نقاش و نغمه پرداز، بگمراهی میکشاند و مضامینی
را به آنان القاء میکنند که به هیچ روی، موجود آثار «اصیل» و «ملی» نمی-
تواند بود.

اینان مظاهر و «سمبول» های سطحی یا ترکیبات و اصطلاحات نامطلوب
را وسیلهٔ ایجاد آثار «اصیل» هنری می‌شمارند، زیرا که نه از موهبت هنر
نصیبی برده‌اند و نه از مفهوم هنر ملی، خبری دارند.

نتیجه‌ای که از اینگونه القائات حاصل می‌آید، جز آشفتگی و سرگشتگی
هنرمندان نیست و حال آنکه هر هنرمند باید با مطالعه و تلاش و زحمت فراوان
شیوهٔ خود را بیابد و آثار خود را عرضه کند.

مقصود غائی از فتح باب این مبحث، همانا درگیر شدن مباحثات و
مجادلاتی است که نمر بخش و راهنمایی تواند بود. بگمان من، آنکه براستی

هوادار هنر اصیل و هنرمندان ملی است ، صمیمانه می‌خواهد که جنبه‌های درست هنر معاصر تقویت شود و جنبه‌های نادرست آن ، به محک انتقاد سنجیده آید و یکسو نهاده شود .
بی آنکه در این بحث ، قصد حکم دادن و محکوم کردن در میان باشد ، سعی وافی بکار رفته است تا مسائلی مطرح گردد و مباحثه‌ای آغاز شود که همه صاحب صلاحان و هنرمندان در آن شرکت جویند ، باشد که راهی درست از میان گمراهیها پدیدار گردد و چاره‌ای سودمند ، اندیشیده آید .
نویسندگان مجله موسیقی که این بحث را آغاز کرده‌اند ، رجاء و انتقاد دارند که استعداد نهفته جوانان این سرزمین ، اگر براه راست هدایت شود ، آفریننده آثار بزرگ ، آثار اصیل و جاودان فردا خواهد بود .

تهران - تیرماه ۱۳۴۸



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی